

پادشاهی خواهی با طعم فاشیسم*

منبع: سایت خبری نیما، ۱۴۰۵/۲/۲۶

انتشار «جنگ»، روایت‌سازی و انسداد امر سیاسی^۱ واکنش‌های ناقدانه و همدلانه متعددی را در پی داشت.^۲ در این نوشتار می‌کوشم نکاتی را به مطالب پیشین بیفزایم. امیدوارم به درک بهتر مقاله و مدعیاتش، انتظاراتی که باید از آن داشت، همچنین انتظاراتی که نباید داشت، مدد رساند و به کار مخاطبان آید.

۱. جستار «جنگ»، روایت‌سازی و انسداد امر سیاسی» سه بخش دارد. در ابتدا می‌کوشد با تبیین فشرده کارویژه زبان معناساز از منظر چارلز تیلور، شبکه معنایی توپرتوی «روایت» عادی‌سازکننده جنگ دوازده روزه و جنگ چهل روزه را واکاوی کرده، به کمک ابزار تحلیل گفتمان، «دال مرکزی» آن روایت از جنگ را برجسته کند و به تصویر کشد. در ادامه، ادله ده گانه‌ای در نقد عبارات و گزاره‌های این شبکه معنایی وسیع به دست دهد. سپس، زمینه و زمانه پذیرش این گفتمان توسط شماری از ایرانیان داخل کشور و ساکنان خارج کشور را با وام کردن آموزه‌هایی از دیسپلین روانشناسی اجتماعی بررسی و تبیین کند. در انتها، درباره آثار و نتایج سیاسی مرتب بر کوبیدن همزمان بر طبل جنگ توسط نیروهای سیاسی آخرالزمانی پایداری‌چی داخل کشور و نیروهای سرنگونی طلب ویرانی‌خواه، گمانه‌زنی کرده است.

سمت و سوی مقاله، تحلیلی - توصیفی - تجربی است و وام کردن مفاهیمی چند از حوزه‌های فلسفه و روانشناسی، بر خلاف تلقی برخی از منتقدان، سویه هنجاری اخلاقی و تجویزی ندارد و ابدا در کار قضاوت اخلاقی درباره شهروندان مستاصل و جان به لب آمده نیست. عموم ادله ده گانه نیز، هر چند هنجاری^۳ اند، اما هنجاری اخلاقی نیستند، بلکه هنجاری معناشناختی^۴ اند. آشنایان با فلسفه جدید می‌دانند که هر جا سخن از «باید» و «نباید» در گفتار و نوشتار به میان می‌آید، آن باید و نباید، لزوما اخلاقی نیستند. به تعبیر دیگر، «باید» و «نباید» اعم از باید و نباید در قلمروی اخلاق و دیگر قلمروهاست؛ که مفهوم «هنجارمندی»^۵ در دهه‌های اخیر دایره فراخی در فلسفه‌ورزی معاصر پیدا کرده است.^۶

*. در نهایی شدن این مقاله از نکته سنجی‌های دوستان عزیز محمد رهبر و یاسر میردامادی بهره بردم. از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

1. <https://neemaad.com/nmd10032127.htm>

۲. از جمله، نگاه کنید به:

روح‌الله رحیم‌پور، «غم من نیز غمی غمناک است: نقدی بر مقاله دکتر سروش دباغ»، در کانال تلگرامی «تاریخ‌خوان».

3. normative

4. semantic

5. normativity

۶. برای آشنایی با مفهوم «هنجارمندی» در حوزه فلسفه زبان و حدود و ثغور به کار بستن آن، به عنوان نمونه، نگاه کنید به: سروش دباغ، در باب فلسفه تحلیلی: با محوریت ویتگنشتاین، لندن، اچ اند اس، ۱۳۹۶.

۲. انگیزه‌خوانی در بحث و گفت‌وگوی عقلانی رهن است و مغالطه‌آمیز و فاقد قوت استدلالی و معرفتی. سراغ گرفتن از اموری نظیر «روایت‌سازی برای خلع سلاح مخالفان رادیکال جمهوری اسلامی» از سنخ به سروت انگیزه نویسنده رفتن است؛ امری بی‌حاصل و ناموجه. چرا که اولاً، انگیزه اقدامات و رفتارهای من و شما بر دیگران مکشوف نیست و تنها در این باب می‌توان گمانه‌زنی کرد. ثانیاً، اگر ملتزم به روش «تفکر نقادانه» باشیم، انگیزه من و شما در طرح فلان و بهمان مدعا اهمیتی ندارد؛ بلکه مهم استدلالات و شواهدی است که به نفع و یا در نقد مدعایی اقامه می‌کنیم. ثالثاً، طرف مقابل هم در انگیزه‌خوانی دستان گشاده‌ای دارد و در این میان فی‌المثل می‌تواند از «روایت‌سازی برای خلع سلاح مخالفان جنگ و منتسب کردن آنها به جمهوری اسلامی» سخن بگوید. انگیزه‌خوانی به کار «جدل» و «فرو کوفتنِ خصم» می‌آید، اما تخریب‌کننده گفت‌وگوی انتقادی جدی استدلال محور است و راهی به جایی نمی‌برد.

۳. زبان ابزار اصلی برای مفاهمه میان کاربران زبان است. یکی از کارهایی که در حوزه علوم انسانی در زبان رخ می‌دهد، عبارتست از فهمیدن و «نامیدن» پدیده‌های نوظهور در پرتوی مفاهیم و پدیده‌های شناخته شده و ربط و نسبت و تفاوت‌ها و تشابهات میان آنها را کاویدن و برکشیدن. این امر نیکو، رهگشا و معرفت‌بخش که مسبوق به سابقه است و شواهد متعددی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی دارد و در کار شناختن و شناساندن «امور واقع اجتماعی» است، فرسنگ‌ها فاصله دارد با «برچسب زدن»^۱ که در زمره «خطاهای شناختی»^۲

است و درک ما از رفتارها و پدیده‌های انسانی را مغشوش و مشوش می‌ند و راهی به جایی نمی‌برد.

۴. نامیدن پدیده‌های نوظهور، اگر مستظهر به شواهد و ادله مکفی باشد، در جای خود گره‌گشاست و به دیده شدن، فهم و درک بهتر آنها کمک می‌کند؛ بسان چراغی که در اتاقی روشن می‌شود و در پرتو نور چراغ، بهتر می‌توان اثاثه اتاق را دید. و یا برف پاک‌کن یک خودرو که در اوقات بارانی و برفی، به راننده کمک می‌کند مسیر پیش روی خود را خوب ببیند و با خاطری آسوده رانندگی کند.

۵. حافظ می‌گفت: «دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود.» طی قریب به یک سال گذشته، طوفانی در دریای سیاست ایران زمین وزیده و قصه خود را به گوش تاریخ خوانده؛ طوفانی و قصه‌ای با محوریت جنگ دوازده روزه، کشتار دی ماه و جنگ چهل روزه. نگارنده، برای فهم و درک بهتر این قصه ذوابعد، نه برای ناسازی سیاسی گفتن و یا برچسب زدن به فلانی و بهمانی، مفهوم شناسنامه‌دار «فاشیسم» را وام کرده و شواهدی به دست داده برای برجسته کردن رگه‌های فاشیستی یک جریان سیاسی نوظهور.

۶. جریان سیاسی نوظهوری که خود را پادشاهی خواه می‌انگارد و نسب از سلسله پادشاهی پهلوی می‌برد و خصوصاً طی یکسال اخیر در فضای سیاسی سربرآورده و آن را غبارآلود کرده، رگه‌های فاشیستی آشکاری دارد. این جریان، البته نه رهبر کاریزماتیکی دارد، نه متفکری جدی از جنس آلفرد روزنبرگ که سلسله‌جنبان نازیسم و هیتلریسم در دهه‌های سی و چهل میلادی سده گذشته بود، نه ساختار حزبی منسجمی از جنس حزب

1. labeling
2. Cognitive distortions

ناسیونال - سوسیالیست آلمان پس از جنگ جهانی اول. از این رو، نمی‌توان در وضع و حال کنونی آن را یک «جنبش فاشیستی» به حساب آورد. در عین حال، می‌توان از رگه‌ها و طعم فاشیستی آن سراغ گرفت و سخن گفت.

۷. به تعبیر اهالی منطق، «اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند». ذیل حکومت دینی مستقر، سوگمندان دهه‌هاست که قرائت و روایت فاشیستی از دین سربرآورده؛ قرائتی که حاملان و راویانی چون حسین شریعتمداری، مهدی نصیری، محمد تقی مصباح یزدی، حسن رحیم پور ازغدی... داشته است.^۱

در عین حال، حضور محسوس قرائت و روایت فاشیستی از دین در میان حامیان حکومت که مسبوق به سابقه است و در حال حاضر سویه‌های آخرالزمانی یافته، مانع از این نمی‌شود که رگه‌های فاشیستی یکی از جریان‌های سرنگونی طلب مخالف حکومت را دید و رصد کرد.

۸. همانطور که در نوشتار «جنگ، روایت‌سازی و انسداد امر سیاسی» آورده‌ام، افزون بر «استعمارطلبی» و خواستار مداخله نیروی خارجی به خاک کشور خود شدن، «دیگری‌سازی» و «دیگری‌ستیزی» از مولفه‌های جریان سیاسی یاد شده با رگه‌های فاشیستی است، که: «هر آنکه کشته نشد از قبیله ما نیست. «افزون بر شعار دگرستیزانه و مرگ خواهانه «مرگ بر سه فاسد/ ملا، چپی، مجاهد» و طعن و تخفیف و طرد دیگر جریان‌های سیاسی و منتقدان و مخالفان جمهوری اسلامی؛ عرب‌ستیزی و دین‌ستیزی که آشکارا سویه‌های نژادپرستانه دارد، از دیگر مقومات این جریان سیاسی نوظهور است.

جریان سیاسی نوظهوری که خود را پادشاهی خواه می‌انگارد، رگه‌های فاشیستی آشکاری دارد. این جریان، البته نه رهبر کاریزماتیک دارد، نه متفکری جدی از جنس آلفرد روزنبرگ که سلسله‌جنبان نازیسم و هیتلریسم در دهه‌های سی و چهل میلادی سده گذشته بود، نه ساختار حزبی منسجمی از جنس حزب ناسیونال-

۱. نگاه کنید به مقاله «قرائت فاشیستی از دین»، نوشته عبدالکریم سروش که سی سال قبل نگاشته شده در اثر ذیل:

عبدالکریم سروش، رازدانی، روشنفکری و دینداری، تهران، صراط، ۱۳۷۷.

طنز تلخ روزگار است که عبدالکریم سروش این مقاله را در پاسخ به مصاحبه رئیس وقت فرهنگستان فارسی، غلامعلی حداد عادل با ماهنامه «صبح»، به مدیر مسئولی مهدی نصیری نوشت. نصیری که سال‌ها در کار تقویت قرائت فاشیستی از دین بود، اکنون در حریم امن سلطنت خزیده و با جماعت «دیگری‌ستیز» هم‌نوا گشته است. در ایام جنگ چهل روزه، مهدی نصیری در صفحه اینستاگرام خود، با انتشار ویدئویی از نگارنده، نوشت که فلاتی و همفکرانش به بهانه مخالفت با جنگ و اسرائیل و آمریکا، در کار دفاع از سپاه پاسداران بر آمده‌اند! در پاسخ به جعل و تحریف آشکار مدیر مسئول اسبق روزنامه «کیهان»، همان ایام در صفحه اینستاگرام خود نوشتم: «چند روز قبل افراد متعددی برایم نوشتند که آقای مهدی نصیری با انتشار ویدئویی، پستی درباره من منتشر کرده است. با دیدن پست دریافتم که متأسفانه در بر همان پاشنه سابق می‌گردد و «تربیت ناهل را چون گردکان بر گنبد است.» روزگاری ایشان در دهه هفتاد شمسی، با تمسک به دروغ بستن و تهمت زدن و پرونده‌سازی، در کار آزار و اذیت روشنفکران و اهالی قلم بود و کارنامه‌ای تلخ و دل‌آزار خود بر جای گذاشت؛ همان ایام که قویا از رانت و نزدیکی به هسته سخت قدرت برخوردار بود و در رسانه‌های حکومتی «کیهان» و «صبح»، در کار ترویج خشونت و نهادینه کردن قرائت فاشیستی از دین بود. حال که ورق برگشته و چند صباحی ست ایشان ردای اپوزیسیونی به تن کرده و به جرگه براندازان پیوسته و با تقاضای حمله به خاک کشور از دونالد ترامپ می‌خواهد ره صد ساله را یک شبه برود؛ با همان حربه‌های پیشین و با تمسک جستن به جعل و دروغ زنی، می‌خواهد مخالفان جنگ وطن‌دوستی را که سابقه و کارنامه فکری-سیاسی سی ساله روشنی دارند و خوشبختانه سابقه و لاحق آنها هیچ نسبتی با امثال مهدی نصیری ندارند که روزگاری در حریم امن ولایت لانه کرده بود و اکنون در حریم سلطنت جا خوش کرده، مرعوب کند و پس بزند».

سوسیالیستِ آلمان پس از جنگ جهانی اول. از این رو، نمی‌توان در وضع و حال کنونی آن را یک «جنبش فاشیستی» به حساب آورد

نهاد سلطنت، در این مرز و بوم، نهادی دیرپاست. از دوران پادشاهان صفوی بدین سو که مذهب شیعه به نحو اکثری اقصی نقاط مملکت را درنوردید و مردمان به شکل ملت درآمدند و جغرافیای سیاسی ایران زمین قوام پیدا کرد، هیچ پادشاهی از در خصومت با دیانت و اعراب در نیامد. محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه این مملکت نیز از این قاعده مستثنی نبود و هیچ‌گاه با باورهای مذهبی مردمان و نهاد روحانیت در نیپچید. طنز روزگار است که جماعتی در روزگار کنونی، تحت لوای پادشاهی‌خواهی و در مقام احیای نهادِ ستبر سلطنت، آب در هاون کوبیده، بر سر شاخ نشسته و بن می‌برند و در تنور دین‌ستیزی و عرب‌ستیزی می‌دمند و قرائتی از پادشاهی با طعم فاشیسم را پیش روی خلائق قرار داده‌اند.^۱

۹. والتر بنیامین، منتقد ادبی و از متفکران شناخته شدهٔ مکتب فرانکفورت، در مکتوبات خود از «زیبایی‌شناسی سیاست» در فاشیسم پرده بر گرفته است.^۲

به روایت او، در این میان سیاست تبدیل به نمایش می‌شود و مردم، نه در کسوتِ سوژه‌های آگاه و شهروندان مسئول؛ بلکه در قالب توده‌های بی‌شکل در گیر امر سیاسی می‌شوند؛ توده‌هایی که آزادی و مسئولیت انسانی خود را فرو نهاده و به یک منجی واگذار کرده‌اند: «کسی که مثل هیچ کس نیست». «منجی‌ای که قرار است بیاید و در حضورش، انبوه مشکلات پیرامونی بسانی برفی که در مقابل آفتاب سوزانِ تیرماه قرار گرفته، آب شود و از بین برود.

رژهٔ اخیر جماعتی از پادشاهی خواهان با لباس‌های متحدالشکل در شهر رگنسبورگ آلمان و یاد و خاطرهٔ «ساواک» سرکوبگر را زنده کردن، تداعی‌کنندهٔ منش و روش لباس‌مشکی‌های ایتالیا در جنگ جهانی دوم است و از سنخ بدل شدنِ کنش سیاسی به نمایش آشکار حذف دیگرانی که مثل تو نمی‌اندیشدند. این جماعت، در بیانیهٔ خود از «احیای ساواک برای مقابله با نفوذی‌ها و اپوزیسیون جعلی» سخن گفته‌اند.^۳

کنشِ مقلدانهٔ این جماعت که عاری از خلاقیت است، سوگمندانه و غمگنانه رگه‌های فاشیستیِ بینی دارد. در عین حال، این رخدادِ رسوا و دل‌آزار، یادآور این سخن ژرفِ مارکس است: رخ دادنِ پدیده‌هایی در طول تاریخ، برای نخستین بار تراژیک است و برای بار دوم کمیک و خنده دار.

۱. رفتار غریب رهبر خودخواندهٔ دوران گذار نیز در این میان حقیقتاً عبرت‌آموز است. کسی که نَسَب از خاندان پادشاهی و سلطنتی می‌برد و «فره ایزدی» دارد و بناست نگهبان و نگهدار مملکت و مرز و بوم باشد؛ از کشوری دیگر درخواست می‌کند که در امور کشورش مداخلهٔ نظامی کند! افزون بر این، ایشان در جریان تجاوز دو کشور آمریکا و اسرائیل به خاک کشورش، کشته شدن چند سرباز آمریکایی را تسلیت می‌گوید؛ اما دریغ از تسلیت گفتن به خانواده‌های داغدار هموطنی که دسته گل‌های ناشکفتهٔ خود را در جریان حملهٔ جنایتکارانهٔ ارتش آمریکا به مدرسه‌ای در شهر میناب از دست داده‌اند!

۲. برای آشنایی با آراء بنیامین، به عنوان نمونه، نگاه کنید به:

والتر بنیامین، نشانه‌ای برای رهایی، ترجمهٔ بابک احمدی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۸.

۳. رژه با نماد ساواک در اروپا؛ نوستالژی امنیت یا بازگشت زبان حذف؟

۱۰. استفاده از عنوان «جاوید نام» برای کشته شدگان دی ماه، توسط این جماعت، به رغم ظاهر زیبایش در خدمت «دیگری سازی» و «دیگری ستیزی» است؛ دیگری سازی ای که به مدد پروپاگاندا ی رسانه «ایران اینترنشنال»، در راستای افسون کردن مردمان، به خورد بینندگان داده شده است. علی الاصول، اشکالی ندارد گروه و جماعتی برای همه کشته شدگان در راه آزادی و عدالت طی صد و پنجاه سال گذشته، از زمان مشروطه تا کنون، به نحوی سازوار و هماهنگ از واژه «جاوید نام» به جای «شهید» یا تعبیر دیگر استفاده کند. اما، به کار بستن گزینشی آن و تنها به رسمیت شناختن کسانی که در راه به اصطلاح «انقلاب شیر و خورشید» در خون غلتیده اند، سوییۀ دگرستیزانه آشکاری دارد. در جریان «جنبش مهسا» هم سوگمندانه بیش از پانصد نفر از هموطنان عزیز ما در خون غلتیدند؛ همچنین بیش از صد نفر در دوران «جنبش سبز» به خاک افتادند. در روزگار جنبش سبز، از این کشته شدگان تحت عنوان «شهید» یاد می شد. به محاق راندن و به رسمیت نشناختن کثیری از کشته شدگان در راه آزادی و عدالت و به نحو گزینشی و حذفی عمل کردن و رقم بطلان بر دیگر جنبش ها، خیزش ها و اعتراضات مدنی کشیدن، رگه های فاشیستی روشنی دارد.

نهاد سلطنت، در این مرز و بوم، نهادی دیرپاست. از دوران پادشاهان صفوی بدین سو که مذهب شیعه به نحو اکثری اقصی نقاط مملکت را درنوردید و مردمان به شکل ملت درآمدند و جغرافیای سیاسی ایران زمین قوام پیدا کرد، هیچ پادشاهی از در خصومت با دیانت و اعراب در نیامد

۱۱. در خانه اگر کس است یک حرف بس است». آنچه در این جستار به تصویر کشیده شده، نه از جنس دشنام سیاسی و برچسب زدن است، نه متضمن داوری های اخلاقی درباره دیگران، نه معطوف به نادیده انگاشتن وضعیت مردمان مستاصل و جان به لب آمده و داغدار و سوگوار، نه دلمشغول کم قدر دانستن مبارزات مدنی دموکراتیک و مطالبه محور و اصیل هموطنان عزیز طی دهه های گذشته است؛ که نگارنده نیز از مستان این می بوده و به گواهی کارنامه سیاسی دو دهه گذشته اش، به قدر وسع، نظرا و عملا در راستای تحقق ساز و کار دموکراتیک، حقوق بشر- بنیاد و «گذار طلبانه» کوشیده است...

آنچه در این نوشتار آمده، تلاش مشفقانه و دردمندانه ای است برای فهمیدن، نامیدن و روایت کردن پدیده نوظهوری در سپهر سیاسی ایران معاصر با عنایت به برخی مفاهیم فلسفی، روانشناختی و سیاسی. جدّ و جهدی است از سنخ روایت گری؛ روایت گری ای که اگر موجه و مقنع باشد، بایسته است که به نحو جمعی بدان حساس باشیم، درباره اش در فضای عمومی به اتفاق گفت و گو کنیم و نسبت به نتایج و عواقب هولناک سربرآوردنش هشدار دهیم، هشدار ی که اگر به آستانه آگاهی قاطبه شهروندان برسد، مناسبات سیاسی دگرستیزانه ای که اندک نسبتی با «خیر عمومی» ندارد و متضمن هیچ نفعی برای ملک و ملت نیست، بازسازی و بازتولید نمی گردد، بسط نمی یابد و بر صدر نمی نشیند:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر خواهی ملال